

مرور مباحث دستوری نوبت اول فارسی ۲:

۱- فعل شد از مصدر شدن می‌تواند ۲ معنا داشته باشد: ۱- گشت (اسنادی) ۲- رفت (غیر اسنادی)

مثال = قطره باران ما گوهر یکدانه شد ← گشت

مثال = دل بر دلداری رفت، جان بر جانانه شد ← رفت

۲- معنای واژه‌ها از دو طریق قابل استخراج است ← ۱- قرار گرفتن در جمله ۲- روابط معنایی

انواع روابط معنایی ← ۱- مترادف ۲- تضاد ۳- تناسب ۴- تضمن (یک واژه مجموعه و دیگری زیر مجموعه)

مثال = کبد و بدن = تضمن، راه و مسیر = مترادف، شاه و گدا = تضاد

معلوم و مجهول کردن فعل: فعل معلوم فعلی است که انجام دهنده آن مشخص باشد و در فعل مجهول انجام دهنده مشخص نیست.

ساختار فعل مجهول در فارسی ← صفت مفعولی + شد (صفت مفعولی = مصدر (منهای ن) + ه)

مثال = آنان در مرز کشته شدند.

در دستور تاریخی کمک فعل‌هایی از مصدر ((آمدن)) و ((گشتن)) برای ساخت فعل مجهول استفاده می‌شد.

← نامه نبسته آمد = شد، بار داده آید = داده شود

مراحل تبدیل جمله معلوم به جمله مجهول:

۱- حذف نهاد ۲- آوردن مفعول به ابتدای جمله ۳- ساختن ساختار مجهول

۴- تطابق زمان و شخص ← دبیر شاگردان را دید (ماضی ساده) = شاگردان دیده شدند (ماضی ساده).

شاه بار عام داده است (ماضی نقلی) = بار عام داده شده است (ماضی نقلی).

❖ جملاتی قابلیت مجهول شدن را دارند که دارای نقش مفعول باشند.

قید = توضیح قابل حذفی است برای فعل یا کل جمله که دلالت بر زمان یا مکان یا حالت یا تأکید یا تردید دارد.

مثال = می‌گفت گرفته حلقه بر در (قید) آمد سوی کعبه سینه پر جوش (قید)

بارها (قید) از تو گفتم

وابسته‌های پیشین = وابسته‌هایی هستند که پیش از هسته می‌آیند و آن را توضیح می‌دهند.

برای یافتن هسته = اگر در گروه اسمی نقش نمای اضافه (-) وجود داشت اولین واژه (-) دار هسته است و اگر اسمی بدون نقش نمای اضافه بود آخرین واژه هسته است: آن دو یار = هسته آن یار دلتوازم = هسته

❖ هسته نقش نیست و می‌تواند مفعول، نهاد، متمم، مسند، بدل، تکرار منادا باشد.

وابسته‌های پیشین =

۱- صفت اشاره ← این، آن، همین، همان ← آن‌جا / همین کتاب

۲- صفت پرسشی ← چند، چه، کدام ← چند پسر؟ / چه جای اعتراض است؟

اصلی ← اعداد = یک روز

۳- صفت شمارشی

ترتیبی نوع اول ← عدد + ـُ مین ← سومین کتاب

۴- صفت مبهم ← هر، همه، هیچ، چند، برخی، بعضی ← برخی پسرها / هر جا

۵- صفت عالی ← صفت + ترین = درسخوان ترین

۶- صفت تعجبی ← چه، عجب = چه کتابی

۷- شاخص ← لقب، عنوان = سید علیرضا / شیخ منصور

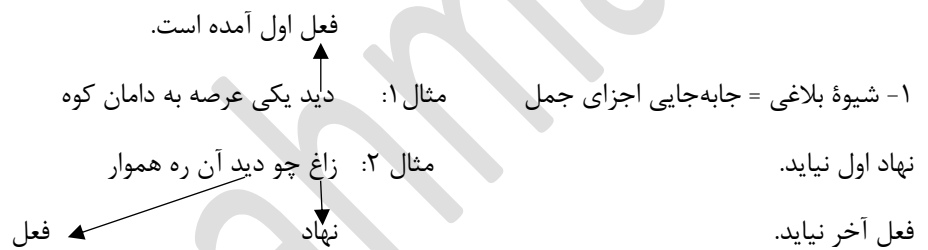
شاخص (-) نمی گیرد.

مثال = استاد عربی ما استاد مرتضوی است. / استاد اول = هسته / استاد دوم = شاخص

شاخص نقش دستوری نمی گیرد.

• واژه «همه» اگر (-) بگیرد هسته نیست : همه دروس تدریس شد.

شکل کلی وابسته‌های پیشین ← وابسته پیشین + هسته ← بین وابسته پیشین و هسته هیچ وقت (-) نمی آید.



در مقابل شیوه بلاغی شیوه عادی داریم که از آن بنام زبان معیار نیز یاد می شود.

در شیوه عادی: نهاد در ابتدای جمله می آید و فعل در انتهای جمله می آید:

زاغی از آنجا که فراغی گزید

۲- نقش ضمائر متصل = ضمائر متصل در فارسی م ت ش مان تان شان هستند و می توانند نقش های نهاد، مفعول، مسند، مضاف الیه، متمم را بگردانند. برای پیدا کردن نقش متصل (چسبیده، پیوسته) ابتدا آنها را به ضمائر جدا تبدیل می کنیم و سپس با توجه به معنای عبارت نقش را می یابیم.

• عاشق تر از این کنیم که هستم

← من را عاشق تر از این که هستم کن

(مفعول)

• آزاد کن از بلای عشقی ← من را از بلای عشق آزاد کن

(مفعول)

• جز عشق مباد سرنوشتی ← جز عشق سرنوشت من مباد. {م.ا}

■ تفاوت ضمیر چسبیده و شناسه چیست؟

شناسه، همیشه به فعل می چسبد (قسمتی از فعل است) و انجام دهنده فعل را به ما می شناسد.

مثال = می رویم: یم ← ما می رویم

ولی ضمائر پیوسته (چسبیده) به اسم، حرف و فعل می‌توانند بچسبند و نقش دستوری بگیرند. ← بلند آن سر که او خواهد بلندش ← آن سر بلند است که او آن را بلند می‌خواهد.

نهاد

مثال = از این پس به کنجی نشینم چو مور ← م = شناسه = من نشینم.

مثال = نه خود را بیفکن که دستم بگیر ← م = ضمیر ضمیر {من} دست من را بگیر. مضاف الیه

مثال = که سعیت بود در ترازوی خویش ← ت = ضمیر {تو} سعی تو در ترازوی خویش بود

✓ ضمیر نقش نیست! بلکه کلمه‌ای است که نقش می‌گیرد.

✓ ضمائر جانشین اسم هستند و از تکرار اسم جلوگیری می‌کنند:

مثال = از عشق به غایتی رسانم / کاو ماند اگرچه من نمانم

در این بیت ۳ ضمیر وجود دارد: م، او و من که هر کدام برای جلوگیری از آمدن یک اسم هستند.

حالت بدون ضمیر: از عشق مجنون را به غایتی برسان که لیلی بماند اگرچه مجنون نماند.

پس م همان مجنون است، او همان لیلی است و من همان مجنون است.

جمله مرکب = به جمله‌ای می‌گویند که برای انتقال پیام به دو یا چند فعل نیاز دارد و پیوند وابسته ساز نیز دارد.

ساختار جمله مرکب می‌تواند ۲ حالت داشته باشد: ۱: پیوند وابسته ساز + جمله وابسته + جمله هسته

۲: جمله هسته + پیوند وابسته ساز + جمله وابسته

پیوند وابسته ساز شامل: (چون، که، تا، اگر) و پس از آن جمله وابسته ساز می‌آید.

مثال = بلند آن سر که او خواهد بلندش

(ج. هسته) (ج. وابسته)

چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش / ز دیوار محرابش آمد به گوش

(ج. وابسته) (ج. هسته)

یادمان نرود:

جمله مرکب = جمله غیر ساده

جمله وابسته = جمله پیرو

جمله هسته = جمله پایه

پیوند وابسته ساز = حرف ربط وابسته ساز

▪ تا اگر معنای مقصد زمانی، مکانی بدهد ← until ← حرف اضافه است

از کرج تا تهران راهی نیست ← پیوند وابسته ساز ندارد

▪ چون / چو اگر معنای مانند بدهد ← حرف اضافه است ← رخ چون ماهش رادیدم <<< پیوند وابسته ساز ندارد.

نقش‌های تبعی: بدل، مطوف، تکرار

تکرار: کلمه تکراری که برای تأکید می‌آید. نکته: اگر کلمه تکراری نقش داشت دیگر تکرار نیست.

برای من مگوی دریغ دریغ ← تکرار

شور شراب عشق تو آن نفس رود ز سر

کاین سر پر هوس شود خاک در سرای تو

واژه‌های (سر) و (تو) تکرار شده‌اند ولی نقش تبعی تکرار نداریم، زیرا (سر) در مصراع دوم نهاد است و تو در مصراع دوم (م.ا) است. بدل: توضیح اضافی برای کلمه قبلی که قبل و بعد آن مکث وجود دارد.

- پادشاه سلجوقی، علاءالدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت.

- محمد، معروف به جلال‌الدین، در بلخ به دنیا آمد.

- ما همه با هم هستیم.

- (ما) باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست.

معطوف: واژه پس از حرف عطف (واو عطف / یای عطف)

معطوف
حرف عطف + □

❖ ما دو نوع واو داریم، واو عطف و واو ربط
واو بین ۲ جمله ← ربط
واو بین ۲ اسم یا دو صفت ← عطف

❖ ما یای عطف و یای ربط هم داریم.

❖ واو ربط معطوف نمی‌سازد و حرف ربط هم پایه ساز است.

- به فرزندان و یاران معطوف گفت چنگیز.

- بستان و به عمر لیلی افزای ← در این مصراع واو بین ۲ جمله می‌آید، (واو ربط معطوف نمی‌سازد)

- محمد ملقب به جلال‌الدین مشهور به مولانا یا مولوی اوایل قرن هفتم در بلخ به دنیا آمد.
نهاد بدل حرف عطف معطوف متمم متمم فعل

نقش‌های دستور زبان فارسی (تدریس شده در متوسطه اول و سال دهم متوسطه دوم):

مبحث نقش‌یابی

- ✓ نقش‌های اصلی = نهاد، مفعول، متمم، مسند، منادا
- ✓ نقش‌های فرعی = قید، صفت، مضاف الیه
- ✓ نقش‌های تبعی = تکرار، بدل، معطوف

نهاد:

۱- برای پیدا کردن نهاد به فعل و شناسه آن نگاه می‌کنیم.

۲- نهاد انجام دهنده فعل است و جمله درباره آن خبر می‌دهد.

۳- قرار نیست نهاد همیشه در ابتدای جمله بیاید.

مثال = به فرزندان و یاران گفت چنگیز به رخسارش فرومی‌ریخت اشکی یقین مرد را دیده بیننده کرد

مفعول

برای پیدا کردن مفعول از فل می پرسیم چه چیزی را؟ چه کسی را؟ جواب مفعول است.

✓ در بسیاری از مواقع حرف را از جمله حذف شده است و در مواردی هم امکان دارد حرف را داشته باشیم ولی معنای به / از و برای بدهد، (در این حالت دیگر را نقش نمای مفعول نیست).

مثال = ۱- یکی روبهی دید بی دست و پای ۲- بگیر ای جوان دست درویش پیر ۳- کسی نیک بیند به هر دو سرای

■ نکته: در برخی موارد یک جمله در نقش مفعول می آید.

عموماً جملات پس از فعل های ساخته شده از مصدر گفتن، شنیدن، خواستن، دانستن و... نقش مفعول دارند.

مثال:

• گفتم غم تو دارم. / چند مفعول دارد؟ ۲ مفعول.

چه چیزی را دارم؟ غم تو را / چه چیزی را گفتم؟ غم تو دارم را

• دانست که دل اسیر دارد ← مفعول دانست

• گویند ز عشق کن جدایی ← مفعول گویند

متهم: گروه اسمی بعد از حرف اضافه

حروف اضافه: از، به، در، برای، بهر، به جز، مثل، اندر، با، بی (بدون)

مثال: در آن دریای خونین / در دشت تاریک / به دنبال سر چنگیز می گشت

بعضی مواقع متهم با وجود را می آید. وقتی را معنای از/ به / برای بدهد.

مثال: حکیمی را پرسیدند ← از حکیمی

طیبی را گفتند ← به طیبی

مسند: برای پیدا کردن مسند باید فعل اسنادی را پیدا کنیم و از الگوی زیر استفاده کنیم.

چه + فعل اسنادی
↓
مسند
فعل های اسنادی : است، بود، شد، گشت، گردید، باشد، بود، باد(فعل دعایی)، آمد

چو نخل باش کریم

نهان می گشت پشت کوهساران

ز آتش کمی سوزنده تر شد

نکته: در برخی مواقع حرف اضافه + متهم در نقش مسند می آید!

مثال:

او از قهرمانان ملی است.

بالش من از پر است.

منادا: خطاب قرار دادن

حرف ندا + منادا
 پسوند (ا) ← پروردگارا، حافظا ای، یا

۱- منادا یک شبه جمله است و آن را یک جمله حساب می کنیم.

۲- هر جا منادا دیدیم حذف به قرینه معنوی داریم. مثال: ای خدای مهربان ما را ببین.

[با تو سخن می گوئیم] حذف به قرینه معنوی

۳- در برخی مواقع حرف ندا حذف می شود.

سعدی
 منادا
 به روزگاران مهربی نشسته بر دل

مضاف الیه ← هرگاه دو اسم به وسیله نقش نمای اضافه (-) به هم بچسبند. اولی مضاف و دومی مضاف الیه.

❖ مضاف نقش نیست (می تواند نهاد، مسند، متمم، بدل، منادا باشد) ولی مضاف الیه نقش است.

مثال: بر قدم او قدمی می کشید.

متکلم
 م.ا

✓ تمام ضمائر، اسم های خاص انسان ها، شهرها و کلماتی که جمع بسته می شوند و قابل اشاره هستند، اسم محسوب می شوند.

✓ رای فک اضافه: در دستور کهن از ساختار زیر برای ترکیب اضافی استفاده شده است.

م.ا + را + م ← خرد مرد را دیده بیننده کرد = دیده مرد را بیننده کرد.

مرد را دیده

فلک را سقف بشکافیم ← سقف فلک را بشکافیم.